

تحلیل جایگاه روسیه در نظم بین‌المللی در حال گذار (۲۰۱۴-۲۰۲۵) در چارچوب نظریه چرخه قدرت

پوهنیاړ علیرضا انصاری کارگر^۱، پوهنمل دکتربصیراحمد حصین^۲، نامزد پوهنیاړ محمد صادق اکبری^۳

^{۱،۲،۳} دپیارمنت علوم سیاسی و روابط بین الملل، پوهنځی حقوق و علوم سیاسی، پوهنتون جامی، هرات، افغانستان

ایمیل: alireza.kargar@jami.edu.af

چکیده

کاهش نسبی برتری آمریکا و غرب، نظام بین‌المللی را وارد مرحله‌ای از گذار کرده است؛ وضعیتی که سازوکارهای نظم‌دهنده و الگوهای تعامل جهانی را دگرگون ساخته است. مسئله اصلی آن است که رویکرد و عملکرد روسیه در نظم بین‌المللی در حال گذار، به‌ویژه پس از سال ۲۰۱۴، چه تأثیری بر جایگاه این کشور در معادلات جهانی دارد. هدف تحقیق، تبیین ظرفیت‌ها، راهبردها و محدودیت‌های روسیه در ارتقای موقعیت بین‌المللی خود است. اهمیت موضوع از آن روست که شناخت جایگاه روسیه می‌تواند در فهم روندهای آینده نظم جهانی مؤثر باشد. تحقیق با بهره‌گیری از نظریه چرخه قدرت و روش تحلیلی - تبیینی انجام شده و داده‌ها از منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد روسیه با نقد نظم هژمونیک غربی، تأکید بر استقلال راهبردی و نقش آفرینی فعال، در پی تثبیت جایگاه قدرت بزرگ است؛ اما ضعف ژئواکونومیک و محدودیت‌های اقتصادی، تأثیرگذاری آن را در نظم آینده محدود می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: روسیه، نظم بین‌المللی، هژمون، واقع‌گرایی عمل‌گرا، چرخه قدرت

An Analysis of Russia's Position in the Changing International Order (2014 – 2025) within the Framework of Power Cycle Theory

Alireza Ansary Kargar^{1*}, Basir Ahmad Hasin², Mohammad Sadeq Akbari³

^{1,2,3}Department of Political Science and International Relations, Faculty of Law and Political Science, Jami University, Herat, Afghanistan

Email: alireza.kargar@jami.edu.af

Abstract

The relative decline of American and Western dominance has pushed the international system into a period of transition. This change has reshaped global order and patterns of interaction. The main question of this study is how Russia's approach and behavior in this changing international order, especially after 2014, have affected its position in global politics. The study aims to examine Russia's capacities, strategies, and limitations in seeking a stronger international role. Its significance lies in helping to understand Russia's place in the future global order. Using power-cycle theory and an analytical-explanatory method, the research draws on data from library sources. The findings show that Russia seeks to strengthen its great-power status by criticizing Western hegemony, emphasizing strategic independence, and playing a more active role. However, its geoeconomic weakness and economic constraints limit its influence in the emerging international order.

Keywords: Pragmatic Realism; Power Cycle; Russia; International Order; Hegemony

ارجاع: انصاری کارگر، ع. ر.، حصین، ب. ا. و اکبری، م. ص. (۱۴۰۵). تحلیل جایگاه روسیه در نظم بین‌المللی در حال گذار (۲۰۱۴-۲۰۲۵) در چارچوب نظریه چرخه قدرت. *ژورنال علمی-تحقیقی علوم اجتماعی-پوهنتون کابل* (۱۹).

<https://doi.org/10.62810/jss.v9i1.496> ۱۶۵-۱۳۷

مقدمه

با وجود آن که آمریکا و غرب هنوز بر حفظ نظم موجود پافشاری می کنند، گذار به نظمی تازه در روابط بین الملل اکنون به یک واقعیت پذیرفته شده بدل شده است. این دگرگونی تنها به جابه جایی قدرت در یک عرصه محدود نمی شود، بلکه ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، ژئوپولیتیکی، امنیتی، ژئواکونومیک و حتی حوزه ارزش ها و روایت ها را نیز در بر می گیرد. در نتیجه این روند، ساختارها، بازیگران، شیوه های تعامل و هنجارهای حاکم بر روابط بین الملل نیز در حال تغییر اند.

از مهم ترین نشانه های این گذار می توان به افزایش شمار و تنوع بازیگران، کاهش نفوذ قدرت های مسلط، ظهور قدرت های تازه، پررنگ تر شدن نقش قدرت های منطقه ای، و نیز تردید نسبت به مشروعیت و کارکرد سازوکارهای نظم موجود اشاره کرد. چنین دوره هایی معمولاً با تنش ها و بحران های منطقه ای و بین المللی همراه می باشند (کرمی و کوزه گر کالجی، ۱۳۹۳، ص ۱۲۸). رویارویی آمریکا، روسیه و چین در بحران هایی چون سوریه، اوکراین و تایوان، نمونه های روشن این وضعیت به شمار می روند. در این میان، روسیه با تکیه بر پیشینه تاریخی خود، عضویت دایمی در شورای امنیت، توانمندی های نظامی و اتمی، نفوذ فرامنطقه ای و برخورداری از منابع گسترده طبیعی، خود را قدرتی می داند که بار دیگر احیا شده و شایستگی آن را دارد که در مدیریت تحولات و روندهای سیاست بین الملل نقش مهم تری ایفا کند.

روسیه در چرخه های اخیر قدرت بین المللی، چه در مرحله شکل گیری یا افول نظم ها، حضور چشمگیری داشته است. این تأثیر را می توان در نظم های منطقه ای و بین المللی مختلف مشاهده کرد: (۱) دوره تزاری: موازنه قوا (۲) دوره امپراتوری: کنسرت اروپایی (۳) دوره شوروی: دوقطبی متصلب (۴) دوره پساشوروی: یک چندقطبی. در این چرخه ها، روسیه گاهی آسیب پذیر در برابر تمایلات توسعه طلبانه کشورهای دیگر بوده است (Ajili & Rezaei, 2018, p. 172)، از جمله مغول ها، ناپلئون فرانسه و هیتلر آلمان. همچنین، در برخی دوره ها مانند دوره پتر کبیر و شوروی، خود تمایلات گسترش طلبانه قوی داشته است. در مقابل، افول امپراتوری روسیه و فروپاشی شوروی نیز تأثیرات مهمی بر تحرک چرخه قدرت و تغییر نظم بین المللی گذاشته است.

به عبارتی در این چرخش ها، روسیه گاهی اوقات در دوره هایی مانند کنسرت اروپا از وضع موجود راضی بوده و حافظ وضعیت بوده است، اما در دوره هایی دیگر، به ویژه در دوره پساشوروی، در برابر برتری طلبی غرب همواره بر تغییر تأکید داشته است. با این حال، به دلایلی مانند کمبود منابع (از جمله عدم توان نهادسازی، روایت سازی و ساختارسازی) و همچنین عدم تمایل غرب به سهم دهی به روسیه،

این کشور نتوانسته فضایی برای بازیگری فعال در نظم جهانی به دست آورد و نقش آن عمدتاً حاشیه‌ای و بیرونی بوده است (Ansary Kargar, 2023, p. 169). از آنجا که روسیه فعلی جزئی از یک پیوستار تاریخی است، هم خاطره بزرگی تاریخی و هم خاطره فروپاشی شوروی و تحقیر دهه ۹۰ در رویکرد آن نسبت به نظم جهانی مؤثر است.

بنابراین، یکی از مهم‌ترین اهداف سیاست خارجی مسکو احیاء بزرگی تاریخی و جبران تحقیر گذشته از طریق تلاش برای ایجاد نظم بین‌الملل متوازن‌تر است. در این راستا، آرمان قدرت بزرگ به عنوان یک روایت راهبردی عمل می‌کند که ارتباطی میان گذشته، حال و آینده روسیه برقرار کرده و بر کنش‌های رفتاری آن در برابر نظم جهانی تأثیر می‌گذارد (Ansary Kargar & Hasin, 2024, p. 42). این روایت بزرگ در گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه در هر دو جناح یوروآتلانتیست‌های غرب‌گرا و اوراسیانیست‌های ملی‌گرا مشاهده می‌شود.

اهمیت موضوع حاضر زمانی برجسته‌تر می‌شود که روسیه، از نگاه عملی و عملکردی، در برابر نظم جهانی رویکردی نسبتاً مداراگر داشته و هیچ‌گاه به‌گونه رادیکال در پی تجدیدنظر در آن نبوده است. با این همه، پافشاری غرب/آمریکا بر حاشیه‌راندن روسیه از حکمرانی جهانی و اعمال فشارهای سیستمی در قالب راهبرد مهار، به‌ویژه پس از جنگ اوکراین در سال ۲۰۲۲، این کشور را به سوی تجدیدنظرطلبی فعال‌تر سوق داده است. در همین چارچوب، روسیه راهبرد دفاع تهاجمی را در پیش گرفته و تقابل اصلی را با آمریکا و ناتو، و به تبع آن با نظم مستقر جهانی، تعریف می‌کند. در این میان، تأکید روسیه بر حاکمیت‌گرایی و ستفالیایی، مخالفت با یک‌جانبه‌گرایی، مخالفت با معیارهای تمدنی غرب و نیز ادعای هژمونی هنجاری غرب، شدت بیشتری یافته است. طبعاً گامیابی یا ناکامی روسیه در این عرصه‌ها، تأثیرات خاص خود را بر نظم بین‌الملل و نظم‌های منطقه‌ای بر جای خواهد گذاشت و این تأثیرات از منظرهای گوناگون قابل بررسی است.

پیشینه تحقیق

در مورد پیشینه تحقیق باید اذعان کرد که نسبت به رویکرد و عملکرد روسیه در نظم در حال تغییر بین‌المللی تحقیقات قابل ملاحظه صورت نگرفته است و در اینجا فقط به برخی از تحقیقات که به رویکرد گوناگون روسیه نسبت به موضوعات متفاوت پرداخته است، اشاره می‌شود:

کرمی و کوزه‌گر کالجی (۱۳۹۳) در مقاله «الگوهای ضد هژمونیک ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی» نشان داده‌اند که ایالات متحده در دو دهه گذشته یکی از بازیگران اثرگذار در آسیای مرکزی

بوده و سیاست آن بر اشاعه، گسترش و مداخله‌گرایی استوار بوده است. یافته‌های این تحقیق بیانگر آن است که ایران، روسیه و چین در برابر سیاست‌های آمریکا در آسیای مرکزی الگوهای رفتاری یکسانی نداشته‌اند و کنش آن‌ها متأثر از مزیت‌های نسبی‌شان در حوزه‌های ژئوپولیتیک، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی بوده است.

سیمبر و پادروند (۱۳۹۷)، در مقاله‌ای با عنوان *چالش‌های سیاست خارجی روسیه در آسیای مرکزی* یافته‌اند که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، روسیه به دلیل مشکلات داخلی، برای مدتی از توجه جدی به مسائل آسیای مرکزی و قفقاز بازماند. این خلأ ژئوپلیتیکی، زمینه را برای فعالیت گسترده بازیگران منطقه‌ای مانند ایران، ترکیه و رژیم صهیونیستی و بازیگران جهانی همچون ناتو و آمریکا فراهم کرد. با این حال، رهبران روسیه در سند امنیت ملی ۲۰۱۵، آسیای مرکزی و قفقاز را به عنوان «خارج نزدیک» تعریف کردند. این پیوندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی میان روسیه و جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته، موجب شد مسکو بار دیگر به این مناطق توجه ویژه‌ای داشته باشد. در این راستا، روسیه آسیای مرکزی را بخشی از منطقه نفوذ خود دانسته و درصدد گسترش همکاری با جمهوری‌های این منطقه است.

نوری (۱۴۰۰)، در مقاله‌ای تحت عنوان *ماهیت تجدید نظر طلبی روسیه و چین؛ سیاست و منافع ایران*، یافته‌اند که زآنجا که منابع قدرت روسیه و چین همچنان از درون نظام بین‌الملل تأمین می‌شود، تجدیدنظر طلبی آن‌ها نه بر اساس تخریب نظم موجود، بلکه بر مبنای اصلاح تدریجی و غیرساختاری برخی روندها و تمرکز بر توزیع نسبی قدرت به ضرر آمریکا و غرب است. با توجه به وابستگی متقابل و آسیب‌پذیری جهانی، آمریکا و غرب بیش از گذشته توان بهره‌گیری از شبکه‌ها و نهادهای بین‌المللی را دارند و این امر سبب شده که تغییرخواهی در برابر آن‌ها روندی تدریجی، غیرساختاری و مصلحت‌گرایانه به خود بگیرد.

اسلامی و انصاری کارگر (۱۴۰۳) در مقاله «طالبان و سازمان هم‌کاری شانگهای: تأثیر تعامل امنیتی بر سیاست و اقتصاد»^۱ نشان داده‌اند که تعامل امنیتی امارت اسلامی با سازمان هم‌کاری شانگهای، به‌ویژه در مبارزه با داعش و قاچاق مواد مخدر، زمینه هم‌گرایی امنیتی، سیاسی و اقتصادی میان این دولت و اعضای این سازمان را فراهم ساخته است. همچنین، همسویی سیاسی امارت اسلامی با چین و روسیه، به عنوان بازیگران اصلی سازمان، امارت اسلامی را در موضع مخالفت با یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده

1. Taliban and the Shanghai Cooperation Organization: Impact on the Politics and Economy

قرار داده است. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که نقش روسیه در بازی‌های منطقه‌ای، بر گرایش‌های تجدیدنظرطلبانه این کشور تأثیر قابل ملاحظه‌ای دارد.

آریا (۱۴۰۴) در مقاله «نقش اوراسیاگرایی در شکل‌دهی به سیاست روسیه در خارج نزدیک پس از سال ۲۰۱۴» به این نتیجه رسیده است که اوراسیاگرایی نقش مهمی در تغییر الگوهای رفتاری روسیه در خارج نزدیک داشته است. این نقش بیشتر در مشروعیت‌بخشی به تقابل با غرب، اتخاذ سیاست امنیتی فعال‌تر، و تبدیل خارج نزدیک به عرصه رقابت هویتی و ژئوپلیتیکی با غرب آشکار می‌شود. همچنین، یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که سیاست روسیه در این حوزه، حاصل پیوند عوامل مادی و گفتمانی است و عناصر هویتی و معنایی در آن نقش تعیین‌کننده دارند.

یافته‌های مقاله «سیاست تهاجمی روسیه در اوکراین: خوانشی سازه‌انگارانه از ساختارهای هویتی و معنایی»^۳، از حصین (۱۴۰۴)، نشان می‌دهد که مفاهیمی مانند «جهان روسی» و «عظمت ازدست‌رفته»، نقش محوری در جهت‌دهی به سیاست خارجی روسیه ایفا می‌کنند و منازعه با اوکراین، نه صرفاً رقابتی ژئوپلیتیک، بلکه تقابلی معنایی در بازنمایی «خود» و «دیگری»^۴ است.

با توجه به پیشینه تحقیق، اهمیت موضوع و هدف اصلی این نوشتار، که همانا بررسی جایگاه روسیه در نظم بین‌المللی در حال گذار؛ از تجدیدنظرطلبی تا عمل‌گرایی است، سؤال اصلی این‌گونه مطرح می‌شود: رویکرد و عملکرد روسیه در نظم بین‌المللی در حال گذار، چگونه بر جایگاه این کشور در معادلات جهانی تأثیر می‌گذارد؟ فرض بر این استوار است که روسیه، با وجود تلاش برای ارتقای جایگاه خود در نظم بین‌المللی در حال گذار، با چالش‌های متعددی روبه‌رو است و از همین‌رو ممکن است میزان تأثیرگذاری آن در نظم آینده محدود باقی بماند.

چارچوب نظری: چرخه قدرت

نظریه چرخه قدرت از قابلیت بالایی برای تحلیل تغییر موقعیت کنشگران در نظم بین‌الملل، به‌ویژه در دوره‌های گذار، برخوردار است و مورد استفاده تحلیلگران متعددی قرار گرفته است. بر اساس این نظریه، هر نظم جهانی شامل هرمی از قدرت است که کنشگران در سطوح مختلف آن قرار می‌گیرند (Ghavam, 2013, p. 92). میزان رضایت یا نارضایتی این کنشگران از وضعیت موجود، زمینه‌ساز شکل‌گیری دو گروه اصلی می‌شود: نیروهای حافظ وضع موجود و نیروهای تجدیدنظرطلب. این

2. The Role of Eurasianism in Shaping Russia's Policy in the Near Abroad after 2014

3. Russia's Aggressive Policy in Ukraine: A Constructivist Reading of Identity and Semantic Structures

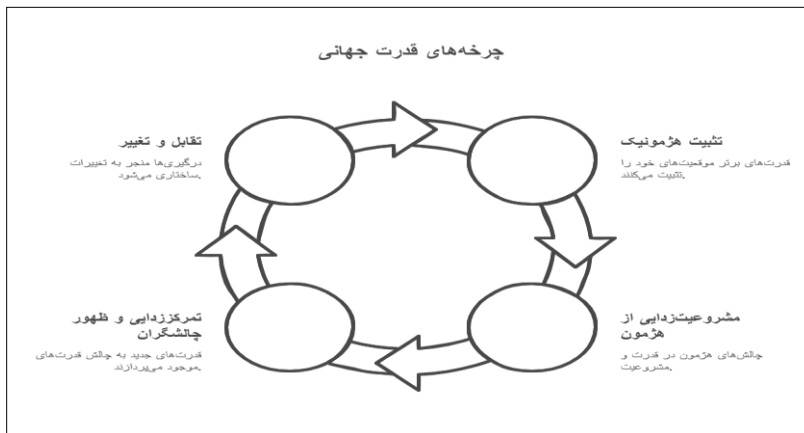
4. Others

تقابل‌ها منجر به تنش و در نهایت جابه‌جایی جایگاه‌ها در هرم قدرت شده و چرخه جدیدی از قدرت را شکل می‌دهد.

نظریه چرخه قدرت، با رویکردی کلان و تمرکز بر سطح بین‌المللی، جریان اصلی قدرت در سیاست بین‌الملل را تحلیل کرده و چارچوبی سیستمی برای تبیین تحولات این عرصه و تغییرات نظم جهانی ارائه می‌دهد. بر اساس این نظریه، چرخه‌ها و چرخش‌های قدرت در هرم بین‌الملل منجر به جابه‌جایی موقعیت قدرت‌های بزرگ شده و به تبع آن، مراحل مختلفی از ظهور، رشد، بلوغ و زوال نظم بین‌الملل شکل می‌گیرد.

هر یک از این مراحل ویژگی‌ها، فرصت‌ها و محدودیت‌های خاص خود را دارد که کنشگران بین‌المللی را به اتخاذ الگوهای رفتاری متفاوتی سوق می‌دهد (Azizi & Hamidfar, 2019, p. 386). این پویایی که عمدتاً ناشی از بازتوزیع قدرت است، بر راهبردها و سیاست‌های کنشگران تأثیر می‌گذارد. علاوه بر این، در هر یک از این مراحل، مکانیسم‌های نظم‌دهنده همچون نهادها، رژیم‌ها، قواعد و موازنه‌ها از نظر کارآمدی و ثبات، وضعیت متفاوتی پیدا می‌کنند.

در مراحل ظهور و افول نظم، مکانیسم‌های نظم‌دهنده، به‌ویژه به دلیل افزایش ویژگی‌های آنارشیک، کارایی و ثبات خود را از دست می‌دهند. این روند ناشی از کاهش تسلط قدرت‌های مسلط بر نظم و افزایش نفوذ قدرت‌های تجدیدنظرطلب است که امکان تأثیرگذاری بیشتری بر این مکانیسم‌ها پیدا می‌کنند. در چنین شرایطی، رقابت میان قدرت‌های بزرگ شدت یافته و تمرکز بر افزایش جایگاه خود در ترتیبات قدرت، همراه با تلاش برای تضعیف رقبای ژئوپلیتیکی، موجب اختلال در رژیم‌ها و سازوکارهای مدیریت قدرت می‌شود.



شکل ۱: مدل مدلسکی و تامپسون برای چرخه قدرت‌های بزرگ در عرصه بین‌المللی

نقطه اوج این کشمکش، هم‌زمان با تغییر چرخه و جابه‌جایی در هرم قدرت، منجر به تحول در قطب‌بندی‌های بین‌المللی و متعاقباً تغییر در نظم جهانی خواهد شد (Dashtgerd & Moradi, 2024, p. 99). بر اساس نظریه چرخه قدرت، رابطه مستقیمی میان قدرت و نقش وجود دارد؛ به این معنا که کنشگران به میزان قدرتی که از دست می‌دهند یا به دست می‌آورند، نقش و جایگاهشان در نظام بین‌الملل تغییر می‌کند. ایجاد تعادل میان قدرت و نقش، رضایت از نظم موجود و ثبات سیستم را به دنبال دارد، در حالی که عدم تعادل موجب نارضایتی، تجدیدنظرطلبی و در نهایت، بی‌ثباتی می‌شود (قاسمی و صلح‌جو، ۱۳۹۹، ص ۶۸۹).

در این شرایط، چالش‌های ناشی از انتقال قدرت معمولاً از طریق چهار رویکرد مدیریت می‌شوند: (۱) تقابل مستقیم میان قدرت‌های مسلط و نیروهای چالشگر (۲) مدیریت و نقش‌دهی کنترل‌شده به قدرت‌های چالشگر از سوی قدرت‌های مسلط (۳) بازموازنه، مهار و بازدارندگی میان دو دسته از کنشگران (۴) پذیرش افول از سوی قدرت‌های مسلط و تقسیم نقش با چالشگران. انتخاب هر یک از این رویکردها به عوامل محیطی و میزان قدرت طرفین بستگی دارد. در صورتی که قدرت‌های مسلط بتوانند تسلط خود را حفظ کنند، راهبرد نخست غالب خواهد بود. اما با کاهش تدریجی قدرت آن‌ها، سایر روش‌ها به تدریج مطرح می‌شوند و در صورت تداوم افول، گزینه چهارم عملیاتی شده و نظم بین‌المللی وارد مرحله جدیدی از تحول خواهد شد (قلی‌زاده و حشمت‌زاده، ۱۳۹۷، ص ۱۷).

مدلسکی و تامپسون بر این باورند که چرخه قدرت تقریباً هر صد سال یک‌بار تکرار می‌شود (تصویر ۱) و طی آن، جایگاه قدرت‌ها در هرم بین‌المللی تغییر کرده و نظم جدیدی شکل می‌گیرد. آن‌ها این چرخه را به چهار مرحله تقسیم می‌کنند: (۱) تثبیت هژمونیک توسط قدرت‌های برتر (۲) مشروعیت‌زدایی از هژمون (۳) تمرکززدایی و ظهور قدرت‌های چالشگر (۴) تقابل و متعاقب آن، تغییر در ساختار هرم قدرت. به عقیده آن‌ها، این فرآیند همواره با یک جنگ بزرگ خاتمه می‌یابد.

باین‌حال، برخلاف این دیدگاه و تجربه‌های تاریخی، در شرایط کنونی، به دلیل افزایش وابستگی متقابل و آسیب‌پذیری فزاینده میان قدرت‌های بزرگ، جنگ دیگر یک گزینه آسان و قابل‌اجرا برای تغییر در هرم قدرت و گذار به نظم جدید محسوب نمی‌شود (Esmailzadeh, 2024, p. 23). تفاوت دیگر این است که، در گذشته، تجدیدنظرطلبی و تغییر در چرخه قدرت عمدتاً بر مزیت‌های مادی متمرکز بود، اما در شرایط کنونی، ابعاد ارزشی و هنجاری نیز به آن اضافه شده است. باین‌وجود، ماهیت چرخه قدرت، یعنی ظهور قدرت‌های تجدیدنظرطلب و بازتوزیع قدرت در سطح بین‌الملل،

همچنان در قالب فرآیندی تکرارشونده ادامه دارد و نظریه چرخه قدرت، ابزار تحلیلی مناسبی برای درک این روند فراهم می‌کند.

روش تحقیق

این تحقیق از نظر ماهیت، یک تحقیق کیفی و از نظر هدف، بنیادی - تحلیلی است؛ زیرا در پی فهم و تبیین جایگاه روسیه در نظم بین‌المللی در حال گذار و تحلیل نسبت میان قدرت، نقش و رفتار این کشور در چارچوب نظریه چرخه قدرت می‌باشد.

قلمرو زمانی این تحقیق، دوره پس از پایان جنگ سرد تا سال ۲۰۲۵ را در بر می‌گیرد. با این حال، تمرکز اصلی مقاله بر تحولاتی است که از سال ۲۰۱۴ به بعد در سیاست خارجی روسیه و روابط آن با نظم غرب محور رخ داده است.

روش گردآوری داده‌ها در این تحقیق، کتابخانه‌ای و اسنادی است. داده‌های مورد نیاز از طریق مطالعه کتاب‌ها، مقالات علمی - تحقیقی، گزارش‌های معتبر، منابع نظری مرتبط با نظم بین‌الملل، چرخه قدرت و سیاست خارجی روسیه گردآوری شده‌اند.

روش تحلیل داده‌ها در این مقاله، تحلیل محتوای کیفی و واحد تحلیل این تحقیق، دولت روسیه و سطح تحلیل آن، نظام بین‌الملل است.

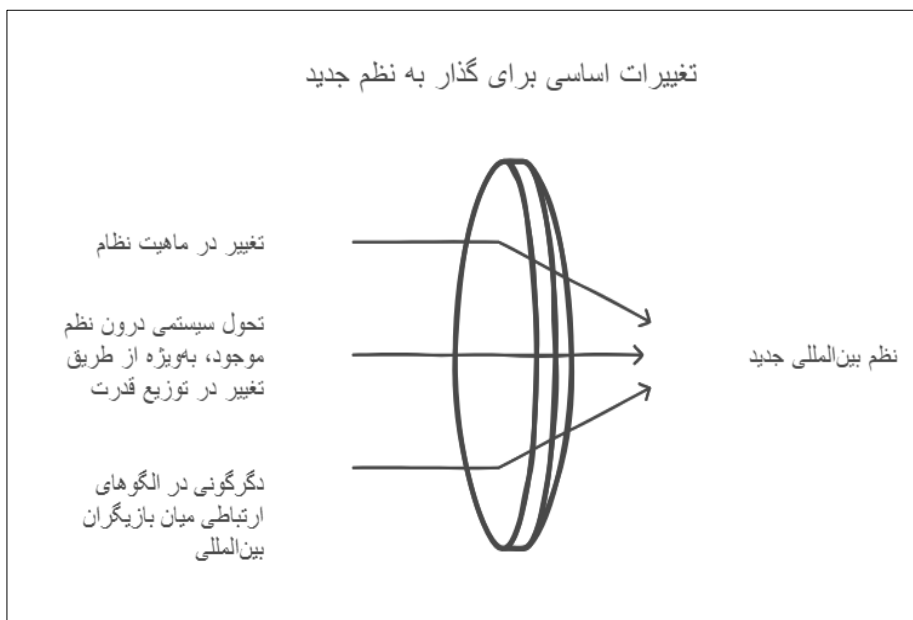
این تحقیق از نظر روش‌شناختی با چند محدودیت همراه است. از آن‌جا که تحقیق بر روش کتابخانه‌ای و اسنادی تکیه دارد، داده‌های آن از منابع موجود، اسناد منتشرشده، مقالات علمی و گزارش‌های معتبر گردآوری شده و از روش‌های میدانی مانند مصاحبه یا پیمایش استفاده نشده است. همچنین، چون تحلیل مقاله ماهیت کیفی دارد، نتایج آن بیشتر بر پایه تفسیر روندها و الگوهای رفتاری روسیه در نظم بین‌المللی به دست آمده و امکان سنجش کمی تأثیرگذاری روسیه محدود است. افزون بر این، دسترسی به برخی اسناد داخلی و تصمیم‌گیری‌های راهبردی روسیه محدود بوده است.

یافته‌ها

چالش نظم بین‌الملل

نظم پس از جنگ سرد، نظمی انعطاف‌پذیر و یک‌چندقطبی با محوریت ایالات متحده بود که از راه سازوکارهای نظم‌دهنده‌ای که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته بودند، حفظ می‌شد. این سازوکارها در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، امنیتی و حقوقی تا اواسط دهه ۲۰۱۰ کارکرد نسبتاً موفقی داشتند (Noori, 2022, p. 381). در این دوره، دیگر بازیگران بین‌المللی یا توان کافی برای به چالش

کشیدن این نظم را نداشتند، یا هزینه چنین کاری برای آنان بسیار بالا بود. مخالفت کم‌اثر آلمان، فرانسه و روسیه با جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ نمونه روشن این وضعیت است. در همین پیوند، سخن تحقیرآمیز کاندولیزا رایس درباره این سه کشور نیز قابل توجه است. این الگوی نظم هژمونیک حدود یک و نیم دهه دوام کرد، اما در سال‌های اخیر بحث‌های گسترده‌ای درباره تغییر آن و گذار به نظم تازه مطرح شده است. با آن‌که در اصل این تغییر تا حد زیادی توافق وجود دارد، در مورد چگونگی، عمق، حوزه‌ها و پیامدهای آن هنوز اختلاف نظر دیده می‌شود. با این همه، به نظر می‌رسد سه نوع تغییر اساسی که گیلپین مطرح کرده، اکنون در حال شکل‌گیری است. نکته مهم در این تغییرات، تکثر و تنوع عناصر مختلف نظام بین‌الملل، به‌ویژه بازیگران آن است که خود عاملی در تشدید تغییرات در سایر حوزه‌ها و افزایش پیچیدگی شرایط محسوب می‌شود. در وضعیت کنونی، این تحول به‌وضوح در افزایش قدرت بازیگران تجدیدنظرطلبی مانند چین و روسیه از یک‌سو و تضعیف ایالات متحده و غرب به‌عنوان قدرت‌های مسلط از سوی دیگر نمایان است.



شکل ۲: گذار به نظم جدید براساس تغییر سه‌گانه گیلپین

حتی بازیگران منطقه‌ای مانند ایران و ترکیه که در گذشته نفوذ محدودی در روندهای بین‌المللی داشتند، اکنون توانایی‌هایی حداقلی برای ایجاد مانع، تأخیر یا تخریب برخی روندها پیدا کرده‌اند. در چنین شرایطی، بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای به‌طور فزاینده‌ای در حال رقابت، تقابل و تلاش برای افزایش

نفوذ و نقش آفرینی در ساختارها و روندهای سیاسی، اقتصادی و حتی امنیتی جهانی و منطقه‌ای هستند (Eslami & Ansary Kargar, 2024, p. 150). این وضعیت پیامدهای مهمی بر توزیع قدرت در نظام بین‌الملل خواهد داشت و ممکن است به تغییر در چرخه قدرت نیز منجر شود.

اهمیت این تحول را می‌توان در اسناد سیاست‌گذاری کلان قدرت‌های بزرگ مشاهده کرد. در این زمینه، تأکید بر بازتوزیع قدرت بین‌المللی در «مفهوم سیاست خارجی روسیه»، «سند موقت امنیت ملی روسیه»، و سند «چین و جهان در جهان معاصر» دیده می‌شود. به‌ویژه، سند سیاست خارجی روسیه تصریح می‌کند که تلاش غرب برای حفظ موقعیت خود و جلوگیری از ظهور مراکز جدید قدرت، به افزایش بی‌ثباتی در روابط بین‌المللی منجر خواهد شد.

بازیگران تجدیدنظرطلب کنونی، برخلاف رهیافت‌های انقلابی گذشته، رویکردی محافظه‌کارانه‌تر و عمل‌گراتر اتخاذ کرده‌اند. آنها به جای تقابل مستقیم و بنیادی با نظم موجود که می‌تواند هزینه‌های سنگینی برای خودشان داشته باشد، در تلاش‌اند ساختارها و روندهای نظم بین‌المللی را به نفع خود، چه در کنار غرب و چه بدون آن، بازتعریف یا بازسازی کنند (Jamshidi & Nooralivand, 2024, p. 15). این موضوع در تلاش‌های روسیه برای مذاکره با غرب بر سر ترتیبات امنیتی و سیاسی اروپا یا شیوه تعامل چین با نهادهای اقتصادی نظم موجود مشهود است.

در مقابل، ایالات متحده در تلاش برای بازگرداندن هژمونی خود، به‌جای پذیرش واقعیت‌های جدید، سیاست‌هایی را در پیش گرفته که به مهار سایر قدرت‌های بزرگ و بهره‌برداری از مکانیسم‌های نظم‌دهنده برای تأمین منافع خاص خود منجر شده است. نقش واشنگتن در تحریک تقابل‌های ژئوپلیتیکی، از جمله تحریک روسیه به جنگ اوکراین در ۲۰۲۲ از طریق پروژه گسترش ناتو به شرق یا نقش آفرینی آن در بحران تایوان در همان سال که با نمایش قدرت نظامی چین همراه بود، نمونه‌هایی از این سیاست به‌شمار می‌روند.

در همین زمینه، بارداجف بر این باور است که ایالات متحده بیش از آن‌که برای جهان منبع فرصت باشد، به یک تهدید تبدیل شده است. از سوی دیگر، واین استدلال می‌کند که مداخلات نظامی آمریکا در افغانستان و عراق، خود به تضعیف جایگاه این کشور در نظام بین‌الملل انجامیده است. همچنان، جوزف نای به این تناقض اشاره می‌کند که آمریکا از یک سو شعار دموکراسی و آزادی سر می‌دهد، اما از سوی دیگر، برای تأمین منافع خود از حکومت‌های استبدادی حمایت می‌کند. از همین رو، او نتیجه می‌گیرد که بُعد نرم و لیبرالی نظم تحت رهبری آمریکا نیز با چالش روبه‌رو شده است (Hasin, 2025, p. 62). بنابراین، می‌توان گفت که پایه‌ها و مکانیسم‌های نظم غربی از نظر اعتماد،

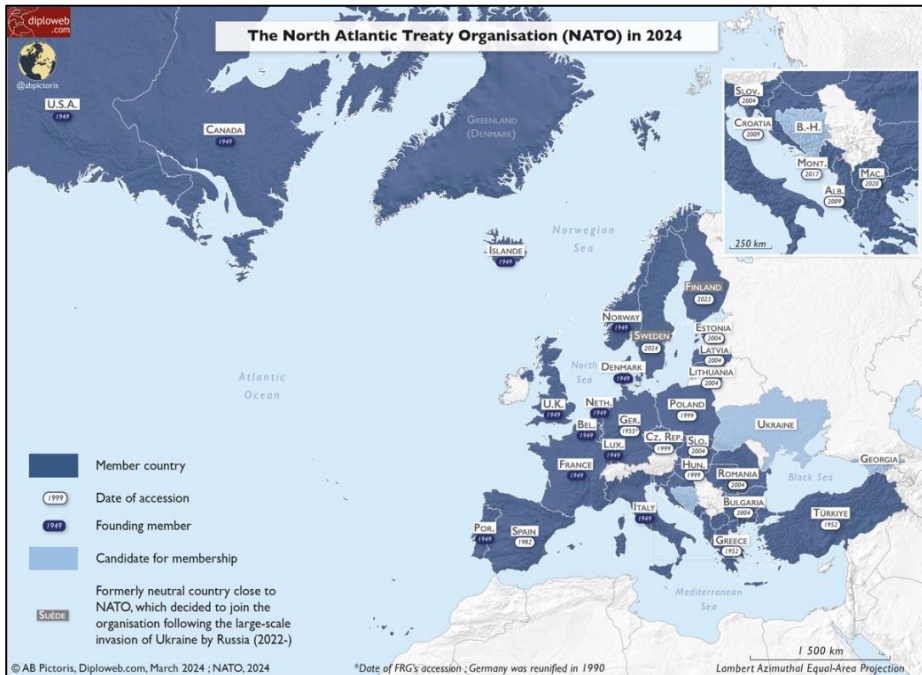
مسئولیت‌پذیری و کارآمدی، زیر پرسش رفته‌اند. در چنین وضعیتی، نیروهای ناراضی در تلاش‌اند تا نهادهای غیرغربی مانند گروه بیست، بریکس و سازمان همکاری شانگهای را تقویت و پیش ببرند. با این توضیح، اگر نظم بین‌الملل را مجموعه‌ای نسبتاً باثبات از قواعد، نهادها و ترتیبات حکمرانی میان دولت‌ها بدانیم، می‌توان گفت که این نظم اکنون با تردیدهای جدی روبه‌رو است. در همین پیوند، ریچارد هاس حدود یک دهه پیش تأکید کرده بود که در شرایط کنونی، کفه بی‌نظمی بر نظم سنگینی می‌کند (Rywkin, 2015, p. 235). هرچند یکی از راه‌های کاهش تنش در دوره‌گذار، پذیرش یک نظم چندجانبه‌تر از سوی ایالات متحده و سهم‌دادن به دیگر قدرت‌های بزرگ در حکمرانی جهانی است، اما به نظر می‌رسد آمریکا هنوز هم راهبرد مدیریت، مهار و حتی تقابل را ترجیح می‌دهد. این رویکرد، همراه با تولید بی‌ثباتی راهبردی، نه تنها نظم موجود را فرسوده می‌سازد، بلکه می‌تواند چرخه قدرت را نیز با تحرکات پیش‌بینی‌ناپذیر روبه‌رو کند.

رویکردهای نظری در روسیه به نظم بین‌الملل

نحله‌های فکری مختلف در سیاست خارجی روسیه هرکدام دیدگاه خاص خود را درباره نظم بین‌الملل دارند و در منابع مختلف به شکل‌های متفاوتی دسته‌بندی می‌شوند. بسیاری از این نحله‌ها در خصوص تغییرات در نظم بین‌الملل اتفاق نظر دارند، اما برداشت یکسانی در خصوص چستی و چگونگی نظم آتی بین آنها وجود ندارد. به‌طور طبیعی، اشاره به تمام این جریان‌ها امکان‌پذیر نیست، لذا در این نوشتار تمرکز بر سه نحله اصلی خواهد بود: (۱) اوراسیانیسم تمدنگرا (۲) یوروآتلانتیسم کلاسیک (۳)

واقع‌گرایی عملگرا

این سه نحله تأثیرات خاص خود را بر سیاست خارجی روسیه داشته، دارند یا خواهند داشت. اوراسیانیسم تمدنگرا: هواداران این رویکرد بر این باورند که نظم بین‌الملل آمریکامحور با تغییرات بنیادی مواجه است و روسیه باید به تسریع این تغییر و فرایند‌گذار به نظم جدید کمک کند. به نظر آنها، تنها از این طریق مسکو می‌تواند جایگاه قدرت بزرگی خود را بازیافته و در هرم قدرت ارتقاء یابد. این رویکرد واکنشی به درک آنها از تهدید راهبرد تهاجمی غرب و نظم غرب‌محور علیه روسیه و منافع بلندمدت آن است.



شکل ۳: گسترش ناتو به شرق، منبع: (<https://www.diploweb.com/>, n.d.)

مخصوصاً با گسترش ناتو به شرق یعنی مرزهای روسیه، به عقیده آنها، مدل جایگزین نظم موجود، مدل کنسرت قدرت‌های بزرگ است که به کنگره وین مشهور است؛ این مدل جهانی است و نه ضرورتاً غربی، و می‌تواند متشکل از آمریکا، اروپا، روسیه، ژاپن، هند، چین و سایر قدرت‌های بزرگ باشد (Simbar & Padervand, 2018, p. 63). در این سیستم، هرچند آمریکا در برخی حوزه‌ها برتری دارد، اما بر کل سیستم مسلط نیست.

این گفتمان بر تکیه بر منابع قدرت روسیه، از جمله توان نظامی و انرژی، تأکید دارد و معتقد است که غرب و سایر قدرت‌های بزرگ باید نقش و سهم بایسته روسیه به عنوان یک قدرت بزرگ را در حکمرانی جهانی به رسمیت بشناسند. از آنجا که آنها آمریکا را مانعی مهم برای تحقق این ایده می‌دانند، از هر تحولی که موجب تضعیف آمریکا شود، حمایت می‌کنند. در مقابل، برای ارتقاء موقعیت روسیه در هرم قدرت، از ایجاد ساختارها و ائتلاف‌های غیرغربی حمایت می‌کنند. این گروه در مخالفت با ادعای هژمونی هنجاری غرب، تأکید دارند که روسیه نظام و الگوی ارزشی و تمدنی خاص خود مبتنی بر سنت‌های روسی و مسیحیت ارتدوکس دارد و می‌تواند پیشگام تمدن خاص اوراسیایی باشد.

واقع گرایی عملگرا: نکته مهم دیگر در رویکرد روسیه نگاه عملگرایانه و انعطاف پذیر به تحولات است (انصاری کارگر و حصین، ۱۴۰۵، ص ۱۹۳)؛ این گروه نیز با تأکید بر تضعیف نظم غرب محور، شرایط فعلی را دوره گذار به نظم جدید می داند، اما نسبت به اوراسیانیست های تمدنگرا رویکرد محتاطانه تری برای برخورد با این تحول و نیروهای مسلط بر نظم، یعنی آمریکا/غرب، دارند. آنها محدودیت منابع روسیه را می پذیرند و معتقدند که دوره گذار با بی ثباتی و تنش هایی همراه است که برای روسیه نیز هزینه دارد و می تواند باعث چالش در روند ارتقاء و حتی تضعیف آن شود.

این گفتمان مخالفت ذاتی با غرب ندارد و معتقد است هرچند موقعیت برتر روسیه از دست رفته، اما این به معنی افول بنیادی آن نیست (قاسمی، ۱۳۹۰، ص ۵۷). با این ملاحظه، روسیه در شرایط گذار بیشتر بر تقویت توانمندی های خود متمرکز خواهد بود تا بر ضعف و تضعیف غرب، زیرا کارگزاران غیرغربی، از جمله چین و هند، نیز می توانند بازیگری روسیه را با چالش مواجه کنند. هرچند این گروه آمریکا را مانع تحقق آرمان قدرت بزرگ روسیه می داند، اما برخلاف اوراسیانیست های تمدنگرا، معتقد است که نه با تقابل، بلکه با استفاده از ظرفیت های متنوع می توان این مشکل را حل کرد. لذا آنها معتقد به صبر راهبردی در قبال آمریکا هستند و از تقابل مستقیم با آن استقبال نمی کنند.

به واسطه همین اعتقادات، این رویکرد به عنوان عملگرا شناخته می شود و متفاوت با دیدگاه های واقعگرایانه سختی چون یوگنی پریماکوف وزیر خارجه سابق روسیه است که با تأکید بر ایده نظام چندقطبی معتقد بود راهبرد سیاست خارجی روسیه باید بر تبدیل شدن به یک قطب مستقل در نظم چندقطبی بنا شود. از این منظر، آنها برخلاف اوراسیانیست های تمدنگرا، دوره گذار را سراسر فرصت ندانسته و آن را ملغمه ای از تهدید و فرصت ارزیابی می کنند.

جدول ۱: نظریات کلی واقع گرایی عملگرا به مقوله نظریه چرخه قدرت

قدرت و نفوذ بین المللی تابع توانمندی های بیشتر مادی است
به نسبی و دیالکتیکی بودن قدرت/نفوذ در روابط بین الملل و شرایط محیطی دقت دارند
معتقدند محدودیت های قدرت روسیه، نقش گسترده ای به آن نمی دهد
تقابل و در عین حال همکاری قدرت های بزرگ مولفه ای مهم در چرخه قدرت است
مدیریت و تسهیم نقش ها می تواند راهکار کم هزینه تری برای گذار به نظم جدید باشد

یوروآتلانتیست های کلاسیک: این گروه، هرچند برخی تغییرات در نظم بین الملل را می پذیرند، اما همنا با برخی نهادگرایان در غرب معتقدند نظم غربی پایدارتر از آن است که افولگرایان تصور می کنند و تضعیف موقعیت برتر غرب در کوتاه مدت رخ نخواهد داد. به باور این دسته، هنوز نظم

لیبرال غربی جایگزین ندارد و قدرت‌های تجدیدنظرطلب از جمله روسیه توان ارائه و اجرای مدل جایگزین را ندارند. لذا، معتقدند تجدیدنظرطلبان از جمله روسیه باید به تغییرات در داخل این نظم و نه علیه آن مبادرت کنند.

به باور آنها، ارتقای روسیه در هرم قدرت بین‌المللی نیازمند منابع گسترده‌ای است که بخش مهمی از این منابع در درون نظم فعلی قرار دارد. لذا، با تأکید بر منابع محدود روسیه، تأکید دارند که راهبرد روسیه باید مشارکت و تعامل حداکثری با نظم موجود و نیروهای مسلط بر آن باشد، چراکه این راه کم‌هزینه‌تری برای ارتقای مسکو در هرم قدرت است.

برای این گروه، آمریکا و غرب به عنوان موانع احیای قدرت‌بزرگی روسیه دیده نمی‌شوند و معتقدند با رویکرد همگرا و تعاملی با آن می‌توان از ظرفیت‌های آمریکا/غرب برای دستیابی به این آرمان بهره برد. این گروه به لحاظ ارزشی و هویتی خود را بخشی از جامعه و تمدن اروپایی (نه ضرورتاً غربی) می‌دانند و هرچند ائتلاف‌سازی با قدرت‌های غیرغربی را رد نمی‌کنند، اما معتقدند این قدرت‌ها نمی‌توانند در توسعه بلندمدت روسیه (نه صرفاً اقتصادی) مؤثر باشند (Yousefi & Habibi, 2022, p. 251). در این راستا می‌توان به ایده‌هایی چون موازنه منافع به جای موازنه قوا، جهانی عاری از سلاح هسته‌ای، خانه مشترک اروپایی و ارزش‌های جهانی انسانی اشاره کرد که ریشه در «تفکر سیاسی جدید» گورباچوف دارند.

این گروه همچنین بر تمرکز بر مسائل داخلی تأکید دارند و بر این باورند که تقویت اقتصادی، اصلاحات سیاسی و ارتقای استانداردهای اجتماعی بستر و مقدمه‌ای برای یک سیاست خارجی قوی و ارتقا در هرم قدرت است.

چرخه قدرت و مواجهه عملی روسیه با نظم بین‌المللی

متغیرهای متعددی در تعیین رفتار روسیه نسبت به نظم بین‌المللی نقش دارند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: گفتمان حاکم بر کرملین، آرمان قدرت‌بزرگ، فشار سیستمی غرب، منابع سیاست خارجی و وضعیت محیط خارجی. در سال‌های ابتدایی پس از فروپاشی شوروی، روسیه به دلیل ضعف‌های داخلی و خارجی، رویکردی منفعلانه در پیش گرفت و به دنبال سازگاری حداکثری با نظم غرب‌محور بود. اما با ناکامی این رویکرد و شکل‌گیری گفتمان «موازنه قدرت‌های بزرگ»، از اواسط دهه ۱۹۹۰ سیاست خارجی مسکو به سمت موازنه‌گرایی و تأکید بر نظم چندقطبی تغییر کرد. نشانه‌های این تغییر را می‌توان در سخت‌گیری روسیه نسبت به بحران یوگسلاوی، مخالفت با گسترش ناتو و تقویت همکاری با قدرت‌های غیرغربی، به‌ویژه چین، مشاهده کرد.

الحاق کریمه در ۲۰۱۴ و مداخله نظامی در سوریه در ۲۰۱۵ را می‌توان نقطه عطفی در مواجهه عملی روسیه با نظم غربی دانست. این اقدامات واکنشی به تلاش آمریکا برای وادار کردن روسیه به انطباق اجباری با سازوکارهای نظم‌ساز خود و دستکاری ساختارهای امنیتی و سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی به نفع واشنگتن بود. با اینکه بزرگ‌نمایی اقدامات روسیه دقیق نیست، اما مسکو توانست روندها و موازنه‌هایی را در تضاد با منافع آمریکا شکل دهد؛ درحالی‌که پیش از این، مخالفت جدی با نظم‌سازی غرب نداشت.

در یک نگاه کلان، سه رویکرد برای روسیه در برابر نظم بین‌المللی قابل تصور است: ۱) همراهی و دنباله‌روی ۲) تجدیدنظرطلبی محدود همراه با موازنه‌گرایی و نقش‌آفرینی بیشتر، ۳) تجدیدنظرطلبی رادیکال. در دهه ۱۹۹۰ تا اواسط دهه ۲۰۰۰، روسیه به دلیل فقدان منابع و حاکمیت گفتمان یوروآتلانتیکی در کرملین، رویکرد نخست را در پیش گرفت. اما با احیای نسبی منابع و افزایش فشارهای سیستمی، به گزینه دوم گرایش یافت، بدون آنکه هرگز به سمت تجدیدنظرطلبی رادیکال حرکت کند (نوری، ۱۴۰۰، ص ۳۸۳).

در همین راستا، هرچند برخی حمله روسیه به اوکراین در ۲۰۲۲ را اقدامی تهاجمی، توسعه‌طلبانه و ضدنظم می‌دانند، اما به نظر می‌رسد این‌گونه نیست. پوتین این جنگ را واکنشی ناگزیر به کنش تهاجمی آمریکا و غرب، به‌ویژه گسترش ناتو، تفسیر کرده و آن را مسأله‌ای حیاتی برای روسیه دانسته است. از این منظر، این اقدام نیز در چارچوب تجدیدنظرطلبی محدود و نه رادیکال قابل تحلیل است. با وجود برخورداری از منابع متنوعی مانند توان هسته‌ای، قدرت نظامی، ذخایر طبیعی، موقعیت ژئوپلیتیکی-ژئواکونومیکی و سابقه قدرت‌بزرگی، روسیه با چالش‌هایی مواجه است که مانع تغییر اساسی در ساختار نظم بین‌المللی می‌شود. مهم‌ترین این ضعف‌ها شامل مشکلات اقتصادی، ناتوانی در نهادسازی، ضعف قدرت نرم و روایت‌سازی است. با این حال، کرملین تا حدی به این محدودیت‌ها واقف است که این آگاهی، رفتار عملگرایانه مسکو را شکل داده است (Kargar et al., 2024, p. 20). از این منظر، محاسبه هزینه-فایده و درک هزینه‌های سنگین رویارویی مستقیم با نظم موجود و قدرت مسلط آن (آمریکا/غرب)، روسیه را از تجدیدنظرطلبی رادیکال دور کرده و به سمت تجدیدنظرطلبی محدود و تدریجی سوق داده است.

در این چارچوب، تجدیدنظرطلبی روسیه نه علیه کل نظم و کل غرب، بلکه علیه برتری‌جویی و تحمیل‌گرایی آمریکا و بخش‌هایی از نظم که در خدمت این رویکرد قرار گرفته است، شکل می‌گیرد.

بر این اساس، رفتار روسیه را نمی‌توان از منظر اوراسیانیسم تمدن‌گرا تحلیل کرد، زیرا این دیدگاه جایگاهی فراتر از ظرفیت واقعی روسیه برای آن قائل است و تقابل مستقیم با نظم و آمریکا را دنبال می‌کند. همچنین، این رفتار در چارچوب یوروآتلانتیسم کلاسیک، که مبتنی بر خودکم‌بینی و مداراگری حداکثری با غرب است، نیز نمی‌گنجد. روسیه، با اتخاذ رویکرد واقع‌گرایی عمل‌گرا، ضمن مخالفت با نظم تک‌قطبی، برتری فعلی غرب را می‌پذیرد اما خواهان تغییر تدریجی آن است. این موضع با «دکترین مونیخ پوتین» در سال ۲۰۰۷ آشکار شد و همچنان در دستور کار کرملین قرار دارد. این دکترین بر مخالفت با یک‌جانبه‌گرایی، استثناء‌گرایی، تحمیل‌گرایی و زورمندی آمریکا و در مقابل، تلاش برای ایجاد نظم چندقطبی و توزیع قدرت در سطح بین‌المللی تأکید دارد. بر این اساس، نظم تک‌قطبی نه تنها به ضرر قدرت‌های مخالف، بلکه برای خود آمریکا نیز مخرب است. در همین راستا، پوتین با اشاره به جنگ اوکراین (۲۰۲۲)، آمریکا را به دخالت عامدانه در این جنگ، دامن زدن به درگیری‌ها در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و استفاده از تنش‌ها برای حفظ هژمونی جهانی خود متهم می‌کند.

در رویکرد واقع‌گرایی عمل‌گرا، ارتقای جایگاه روسیه فرآیندی تدریجی، محاسبه‌شده و هوشمندانه است که بر وابستگی‌ها و آسیب‌پذیری‌های متقابل تأکید دارد. از این منظر، فشار روسیه بر اروپا در حوزه انرژی پس از جنگ ۲۰۲۲ اوکراین، نه به‌عنوان یک اهرم فشار، بلکه به‌عنوان یادآوری این وابستگی متقابل قابل تفسیر است. با این حال، رد تقابل مستقیم با غرب به معنای روابط کاملاً صلح‌آمیز نیست. جنگ‌های ۲۰۰۸ گرجستان و ۲۰۲۲ اوکراین نشان می‌دهند که این روابط می‌تواند به تقابل نیابتی و غیرمستقیم منجر شود. اما در مجموع، سیاست خارجی روسیه همچنان از الگوی واقع‌گرایی عمل‌گرا پیروی می‌کند. در این چارچوب، رویکرد عملی کرملین ترکیبی از مخالفت با تداوم نظم تک‌قطبی غرب‌محور و درعین حال، سازگاری فعال، مبتکرانه و فرصت‌طلبانه با این نظم است. روسیه، به‌عنوان یک پیوستار تاریخی و با تکیه بر خاطره بزرگی تاریخی، کنش‌های خود را در چارچوب احیای عظمت گذشته و ایجاد نظم متوازن‌تر تعریف می‌کند. در این میان، تضعیف نسبی غرب/آمریکا فرصتی برای مسکو به شمار می‌رود، درحالی‌که آمریکا، که خواهان حفظ وضع موجود است، با راهبرد مهار روسیه و اعمال فشارهای سیستمی به این روند واکنش نشان می‌دهد (نوری، ۱۳۹۸، ص ۲۵۹). این فشارها، به‌ویژه پس از جنگ ۲۰۲۲ اوکراین، تشدید شده و باعث شده مسکو به سمت ائتلاف‌سازی‌های جدید در سطح بین‌المللی (با چین) و منطقه‌ای (با ایران، ترکیه و ...) حرکت کند.

هرچند این فشارها مواضع کرملین را سخت‌تر کرده است—چنان‌که پوتین بر آمادگی روسیه برای صادرات سلاح‌های مدرن به متحدان خود در سراسر جهان تأکید کرده است؛ اما همچنان رویکرد کلی مسکو در چارچوب واقع‌گرایی عمل‌گرا باقی مانده است (Kargar, 2025). با توجه به مخالفت آمریکا با تسهیم نقش‌های بین‌المللی با روسیه، مسکو ترکیبی از ابزارها و روش‌های محتاطانه و درعین حال فرصت‌طلبانه را برای ارتقا در هرم قدرت به کار می‌گیرد که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

جدول ۲: مؤلفه‌های کلیدی رویکرد واقع‌گرایانه روسیه در سیاست خارجی

رویکردها	مؤلفه‌ها
عملگرایی و صبر راهبردی	اجتناب از تقابل غیرضروری، احتیاط، و محاسبه هزینه-فایده در روابط با آمریکا
سیاست چندبرداری	برقراری ارتباط با قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای مختلف برای تنوع شرکاء و افزایش قدرت انتخاب
ایجاد موازنه وابستگی	جلوگیری از وابستگی یک‌طرفه، به‌ویژه نسبت به چین
تقویت ابزارهای سیاست خارجی	توسعه توان سایبری به عنوان یکی از ابزارهای کلیدی
تقویت شرکاء خارجی	از طریق ائتلاف‌های تاکتیکی و همکاری‌های استراتژیک
تقویت قدرت نرم	برای تأثیرگذاری بیشتر بر عرصه جهانی
فرصت‌طلبی راهبردی	استفاده از فرصت‌های کوچک برای ایجاد مزیت‌های بزرگ و تبدیل فرصت‌ها به تهدیدات، مانند تلاش برای بهره‌برداری از شکاف میان چین و آمریکا

این مؤلفه‌ها به‌طور کلی نشان‌دهنده رویکرد واقع‌گرایانه و محتاطانه روسیه در تلاش برای ارتقاء جایگاه خود در نظم بین‌المللی هستند. پوتین در پیشنهاد خود به اروپا و قدرت‌های بزرگ جنوب تأکید کرد که باید از ورود به جنگ سرد در حال وقوع بین چین و آمریکا اجتناب کنند. به اعتقاد گوسدِف، هدف پوتین از این پیشنهاد تصاحب رهبری غیررسمی بلوک جدید غیرمتعهدها بود و قصد داشت از موقعیت خود در میانه دو قدرت بزرگ، یعنی آمریکا و چین، بهره‌برداری کند (Kargar & Hasin, 2024, p. 32). از این منظر، رقابت و تقابل چین و آمریکا به‌عنوان فرصتی برای روسیه و اتحاد یوروآتلانتیکی میان اروپا و آمریکا پس از جنگ ۲۰۲۲ اوکراین به‌عنوان تهدیدی در نظر گرفته می‌شود. این متغیرها مؤلفه‌های مهمی در رویکرد و عملکرد روسیه نسبت به نظم بین‌الملل هستند.

نظم اولیگارش‌ی، سناریوی مطلوب روسیه

تحلیلگران در خصوص تغییر نظم بین‌الملل و گذار به یک نظم جدید، دیدگاه‌های مشابهی دارند، به‌ویژه در مورد تضعیف نظم فعلی، پراکنده شدن قطب‌ها و تغییرات در ساختار قدرت جهانی. با این حال، درباره نوع نظم جایگزین و نحوه تقسیم قطب‌ها، نظرات مختلفی وجود دارد. در نظریه چرخه

قدرت، مراحل گذار از نظم کنونی به نظم جدید شامل موارد زیر است: (۱) نظم هژمونیک (۲) نظم مهارکننده (۳) نظم کنسرتی (۴) نظم موازنه‌ای (۵) نظم بی‌ساختار. برخی منابع دیگر سناریوهای مختلفی را برای نظم آینده پیش‌بینی می‌کنند که در دی‌گرام مشخص شده است.

سناریوهای مختلف نظم جهانی دو جنبه اصلی دارد. در جنبه اول: مسکو مخالف ادامه نظم یک‌چندقطبی فعلی است و آن را مانع ارتقاء خود در هرم قدرت می‌داند. ولادیمیر پوتین به‌وضوح تأکید کرده است که عصر نظام تک‌قطبی در حال محو شدن است و بسیاری از کشورها به‌سوی مسیر توسعه مستقل حرکت می‌کنند (Eslami, Ansary Kargar, & Rahimi, 2025).

در جنبه دوم: روسیه از تکرار کارگزارانه حمایت می‌کند. پوتین معتقد است که جهان چندقطبی مبتنی بر مشروعیت بین‌المللی، تنها راه مقابله با چالش‌های معاصر است. با این حال، روسیه به تکرار گسترده موافق نیست. در یک نظم چندقطبی گسترده، ظهور کنشگران نوظهور مانند چین، هند، برزیل و آفریقای جنوبی، فضای بازیگری قدرت‌های بزرگ سنتی مانند روسیه را تنگ می‌کند. بنابراین، چنین تکراری به نفع روسیه نخواهد بود.

قدرت‌هایی مانند آمریکا و چین به دلیل توانمندی‌های بالای خود، به‌ویژه در حوزه اقتصادی، در یک نظم چندقطبی گسترده با مشکلات کمتری روبه‌رو هستند. اما مشکلات روسیه و تا حدی اروپا به دلیل ضعف منابع بیشتر است. مسکو با آگاهی از این واقعیت، از تکرار محدود در قالب یک نظم اولیگارشی که توسط جمع محدودی از قدرت‌های بزرگ سنتی به‌علاوه چین مدیریت می‌شود، حمایت می‌کند (Rotaru, 2018, p. 41). روسیه می‌داند که تنها در این سناریو می‌تواند موقعیت خود را در نظم آینده حفظ و ارتقاء دهد و اطمینان دارد که به‌دلیل ضعف منابع، موقعیت آن در سایر سناریوها نزول می‌یابد.

این رویکرد از تمایل روسیه به نوعی استثنائگرایی در اندیشه «قدرت بزرگ» نیز ناشی می‌شود. در این مفهوم، مسکو از یک سو مشارکت در اداره امور جهان را یکی از ویژگی‌های قدرت بزرگ بودن خود می‌داند و از سوی دیگر، با نگاه «خودبزرگ‌پندار»، حاضر به تعامل برابر با دولت‌های کوچک و متوسط نیست و سهمی برای آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی قائل نمی‌شود. این استثنائگرایی در رفتار مسکو در سازمان‌های منطقه‌ای مانند سازمان شانگهای به‌وضوح دیده می‌شود، جایی که روسیه بر شأن مدیریتی خود تأکید دارد و تمایلی به حضور «جریان‌ساز» سایر اعضا (به‌جز چین) ندارد. نمود دیگر این رویکرد در عدم تمایل روسیه به عضویت در نهادهای غربی مانند اتحادیه اروپا و ناتو است. در عوض، روسیه بر ایجاد قالب خاصی از همکاری با این نهادها تأکید دارد، چرا

که نمی‌خواهد در کنار کشورهای کوچک، به‌ویژه کشورهای اروپای شرقی، با رأی برابر قرار گیرد (Akhavan Kazemi et al., 2018, p. 12).

بر اساس این دیدگاه، مسکو به‌عنوان یک «قدرت بزرگ»، همواره تعامل «ویژه و برابر» با قدرت‌های بزرگ و مدیریت امور بین‌الملل در قالب یک «کنسرت قدرت‌های بزرگ» محدود را به الگوی مشارکت دموکراتیک ترجیح می‌دهد. تأکید روسیه بر حفظ شورای امنیت و حق وتو در این شورا به‌عنوان نهاد مؤثر امنیت بین‌الملل، می‌تواند به‌عنوان تأکیدی بر الگوی کنسرت قدرت‌ها و نظم اولیگارشیک تلقی شود. سرگئی کاراگانوف در این زمینه سه خصیصه را برای نظم بین‌الملل فعلی برمی‌شمارد: ۱) نظامی‌تر شدن روابط بین‌الملل ۲) تضعیف تدریجی ثبات بین‌الملل به‌تبع سیاست‌های آمریکا ۳) ضرورت همکاری قدرت‌های بزرگ برای حکمرانی جهانی.

کاراگانوف به‌طور خاص بر ضرورت سوم تأکید دارد که بر همکاری میان قدرت‌های بزرگ با مشارکت روسیه در یک جمع محدود از «بزرگان» استوار است و این رویکرد، نوعی نظم اولیگارشیک را نمایان می‌کند. در این میان، تمایل مشابه چین و آمریکا به کنسرت قدرت‌ها، کار روسیه را برای رسیدن به چنین نظامی تسهیل می‌کند. بر خلاف کشورهای اروپایی که به دنبال یک جامعه بین‌الملل متکثرتر هستند، چین و آمریکا به کنسرت قدرت‌ها تمایل دارند. با این حال، روسیه در سناریوی مطلوب خود به دنبال یک نظم تماماً قدرتمحور و موازنه‌های سخت نیست و در عوض، ترکیبی از موازنه قدرت و موازنه منافع را در نظر دارد.

در سطح پایین‌تر از سناریوهای مذکور، الگوی منطقه‌ای شدن نظم بین‌الملل نیز می‌تواند منافع روسیه را به‌صورت نسبی تأمین کند. از این طریق، روسیه قادر خواهد بود نقش برتر خود را در منطقه اوراسیا حفظ کرده و بر سایر مناطق مانند اروپا و خاورمیانه نیز اثرگذاری داشته باشد. در این راستا، روسیه با نوسازی و بازتقویت توانمندی‌های مادی، معنوی و ائتلافی خود در اوراسیای مرکزی، و تعمیم این توانمندی‌ها به «اوراسیای بزرگ»، قدرت به‌دست آمده از این منطقه را به عرصه بین‌الملل گسترش می‌دهد (سیمبر و پادروند، ۱۳۹۷: ۷۳). این رویکرد به مسکو این امکان را می‌دهد که در نظم بین‌الملل نقش موثری ایفا کند و تأثیرات خود را در سطح جهانی افزایش دهد.

تحقق نظم مطلوب روسیه و متعادل شدن آن مستلزم پذیرش نقش و سهم این کشور از سوی سایر قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه آمریکا و غرب است. مسکو امیدوار است که واشنگتن پیشنهاد مؤسسه رند را بپذیرد، که بر اساس آن، چندجانبه‌گرایی پاسخ مؤثرتر و پایدارتر از یکجانبه‌گرایی به چالش‌های

جهانی است. بدون این رویکرد، حفظ موقعیت و اشنگتن در عرصه بین الملل، چه از نظر مالی و چه از نظر راهبردی، با هزینه‌های زیادی مواجه خواهد شد.

لذا، در نظم اولیگارشیک مورد نظر روسیه، صحبت از نظم کاملاً جدید نیست، بلکه هدف، نفی نظم یکجانبه و احیای کنسرت قدرت‌ها است؛ نظم متعادل‌تر که در آن سهم بیشتری برای بازیگران جدید مانند روسیه و چین در نظر گرفته می‌شود (Eslami, Ansary Kargar, & Hasin, 2025). با این حال، بر اساس نظریه چرخه قدرت، چنین تحولی بدون چالش‌ها و تنش‌های جدی محقق نخواهد شد.

چالش‌ها و فرصت‌های روسیه در نظم آینده

رؤیت ارتقاء در هرم قدرت بین الملل در شرایط جدید پیچیده‌تر از گذشته شده است. این پیچیدگی به دلایل مختلفی ایجاد شده که برخی از آن‌ها عبارتند از: (۱) بازتوزیع و بازساخت قدرت بین الملل (۲) تکثر کارگزاران (دولتی و غیردولتی) (۳) تکثر موضوعات و اهمیت‌یابی موضوعات غیرراهبردی (۴) عدم امکان حکومتداری جهانی به شیوه سابق (۵) منطق‌های شدن نظم بین الملل (۶) کاهش اثر قدرت‌های بزرگ بر مناطق مختلف به تبع تقویت قدرت‌های میانه و منطقه‌ای (مخرب یا سازنده) (۷) افزایش سرایت بحران‌های ملی و منطقه‌ای به عرصه بین‌المللی (۸) تغییر اهمیت و اولویت منابع قدرت، از جمله کاهش بُعد نظامی و افزایش بُعد اقتصادی و تکنولوژیکی (Brzezinski, 2017, p. 127). در چنین شرایطی، کنشگران باید ابتدا خود را با این تحولات منطبق کنند و سپس به دنبال راهی برای ارتقاء موقعیت خود باشند که به مراتب پیچیده‌تر از گذشته است (Davydov, 2022, p. 22). از این منظر، و ضعیف‌گذار نه تنها برای روسیه، بلکه برای بسیاری از کشورها، هم چالش برانگیز و هم فرصت آفرین است. به دلیل تنوع زیاد در سناریوهای پیش رو، این روند نیازمند تحلیل و برنامه‌ریزی دقیق است.

فرصت‌ها

۱. **تضعیف قدرت و نفوذ آمریکا/غرب:** این فرآیند با انتقال بخشی از قدرت و ثروت از غرب به شرق همراه شده است، که اختلافات در ائتلاف یوروآتلانتیکی نیز به این ضعف افزوده است. کاهش نفوذ شبکه‌ای و سلسله‌مراتبی آمریکا/غرب در عرصه بین‌الملل، فرصتی مناسب برای روسیه فراهم کرده است تا از این خلأ قدرت بهره‌برداری کند. یکی از نمونه‌های این فرصت، امکان ارتقاء موقعیت روسیه از طریق بر کردن خلأ قدرت آمریکا در مناطق مختلف، از جمله در خاورمیانه، است.

۲. **تقویت جبهه تجدیدنظرطلب:** طی سال‌های اخیر، نیروهای مقاوم در برابر آمریکا در سطوح بین‌المللی، مانند چین، و در سطوح منطقه‌ای، مانند ایران و ترکیه، افزایش یافته‌اند. از آنجا که روسیه نیز در این جبهه قرار دارد، می‌تواند با ایجاد ائتلاف با این نیروها یا با واگذاری مسئولیت موازنه‌سازی به آن‌ها، از فشارهای سیستمی بر خود بکاهد (Ansary et al., 2026). این استراتژی به روسیه این امکان را می‌دهد که به‌طور مؤثری در برابر فشارهای جهانی مقاومت کند و موقعیت خود را در عرصه بین‌المللی تقویت نماید.

۳. **تقابل کارگزارانه چین و آمریکا:** شوروی و سپس روسیه برای سال‌ها به‌عنوان مهم‌ترین نیروی مقابل با غرب شناخته می‌شدند و فشار سیستمی عمدتاً بر مسکو متمرکز بود. اما ظهور چین به‌عنوان یک قدرت جهانی، به‌ویژه در بُعد اقتصادی، و تقابل آن با آمریکا به‌عنوان دشمن اول واشنگتن، فشار بر مسکو را کاهش داده است. در این راستا، تقابل منفرد چین با آمریکا یا ائتلاف آن با روسیه هر دو فرصتی برای مسکو به‌منظور ارتقاء موقعیت در نظم بین‌الملل فراهم می‌آورد. همچنین، نقش روسیه به‌عنوان موازنه‌دهنده میان چین و آمریکا می‌تواند در تقویت اهمیت مسکو مؤثر باشد (Burchill et al., 2014, p. 232).

۴. **اهمیت روسیه در مقولات ثبات و امنیت بین‌الملل:** تأثیر روسیه در موضوعات مربوط به کنترل تسلیحات راهبردی و بحران‌های امنیتی و ژئوپلیتیکی منطقه‌ای، به‌ویژه در خاورمیانه و شرق اروپا، به‌راحتی قابل نادیده گرفتن نیست. تقابل با مسکو در این زمینه‌ها برای آمریکا و نظم غرب‌محور هزینه‌بر است؛ از جمله عدم توافق با روسیه در زمینه کنترل تسلیحات راهبردی می‌تواند ثبات راهبردی را با مشکل مواجه کند.

چالش‌ها

۱. **ساختار موجود:** نظم یک‌چندقطبی غرب‌محور فعلی با اعمال فشارهای سیستمی به روسیه، یکی از موانع اصلی ارتقاء این کشور در هرم قدرت است. این فشارها، به‌ویژه پس از جنگ اوکراین در سال ۲۰۲۲، شدت بیشتری یافته و محدودیت‌هایی برای مسکو ایجاد کرده است. این وضعیت موجب دشواری‌های بیشتر برای روسیه در راستای تغییر وضعیت و دستیابی به موقعیت بالاتر در نظم بین‌الملل شده است.

۲. **تقابل کارگزارانه با آمریکا:** تأکید آمریکا بر استمرار نظم هژمونیک و راهبرد مهار

نیروهای تجدیدنظر از جمله روسیه، مانعی اساسی برای ارتقاء روسیه در هرم قدرت بین‌الملل است. هرچند برخی معتقدند که فشارهای غرب برای روسیه آزاردهنده نیست (طبق گفته آندره کارتونوف، مدیر شورای امور بین‌الملل روسیه)، اما فشار سیستمی سنگین آمریکا پس از جنگ اوکراین در ۲۰۲۲ نشان داده است که روسیه نمی‌تواند این فشارها را نادیده بگیرد. با وجود برخی پیشنهادات مبنی بر سهم‌دهی به روسیه برای مدیریت رفتارهای ضدنظامی آن، واشنگتن از پذیرش چنین سهم‌دهی اجتناب می‌کند، و در نتیجه، تقابل ادامه خواهد داشت (Kaura, 2021, p. 12).

۳. **ظهور قدرت‌های نوظهور:** ظهور قدرت‌های جدید مانند چین، هند فضای بازی روسیه

را در نظم آینده تنگ‌تر خواهد کرد. یکی از نمودهای این چالش، گسترش نفوذ ژئواکونومیک چین در اوراسیای مرکزی است که برتری تاریخی روسیه در این منطقه را به چالش کشیده است.

۴. **ضعف اقتصادی:** یکی از مهم‌ترین ضعف‌های روسیه در نظم فعلی و آتی، وضعیت

اقتصادی آن است. سهم کمتر از دو درصدی از اقتصاد جهانی، وابستگی زیاد به صادرات مواد خام، آسیب‌پذیری از بحران‌های اقتصادی و نوسانات قیمت نفت، ساختار وارداتی در کالاهای خدماتی و مصرفی، عدم رقابت‌پذیری تولیدات ملی، فقدان شرکت‌های خصوصی فعال در عرصه بین‌المللی از جمله مولفه‌های ضعف اقتصادی روسیه هستند. این وضعیت موقعیت روسیه در نظم آتی که نظامی اقتصادمحور و ژئواکونومیک است را با چالش مواجه می‌کند. در چنین نظامی، اقتصاد توان راهبردی و تعیین‌کننده وزن بازیگران است که می‌تواند الگوهای ارتباطی و روندهای اصلی از جمله موازنه را تحت تأثیر قرار دهد (Taher Khani, 2009, p. 531).

۵. **کنش و رفتار سایر کشورها:** هرچند روسیه در سال‌های اخیر شرکای خود را افزایش

داده، اما هنجارهای غرب محور همچنان فضایی محدود برای کنش مبتکرانه مسکو ایجاد می‌کنند. برخی کشورهای بالتیک و اروپای شرقی که روابط غیردوستانه با روسیه دارند، همچنین تمایل برخی کشورهای خاورمیانه و شرق به شراکت با غرب، موجب می‌شود که روسیه نتواند در سطح جهانی روابط و ائتلاف‌های گسترده‌تری شکل دهد.

بدین ترتیب، تجدیدنظرطلبی و عمل‌گرایی‌ای که روسیه از نگاه ایدئولوژیک و راهبردی در پی آن است، برای تحقق، به تلاش بیشتر در عرصه سیاست بین‌الملل نیاز دارد. نظم کنونی، به‌ویژه با بازگشت ترامپ به قدرت، بیش از پیش دچار تزلزل شده است. هنجارهایی که پس از جنگ سرد شکل گرفته بود و نیز قواعد رفتاری‌ای که در منشور سازمان ملل پیش‌بینی شده است، نشان می‌دهد که این گذار ممکن است به‌گونه سریع یا به‌صورت تدریجی و بطی رخ دهد.

بحث و مناقشه

تحلیل رفتار روسیه در نظم بین‌المللی در حال گذار نشان می‌دهد که این کشور تلاش می‌کند جایگاه خود را از یک بازیگر ناراضی به یک نقش فعال‌تر در معادلات جهانی ارتقا دهد. این تحول بیش از آنکه ناشی از تقابل صرف با نظم غرب‌محور باشد، نتیجه‌ی ترکیبی از محدودیت‌های داخلی، فشارهای خارجی و فرصت‌های ناشی از تغییر موازنه قدرت در جهان است.

در مقایسه با سه نحله فکری موجود در سیاست خارجی روسیه، مشاهده می‌شود که اوراسیانیست‌های تمدن‌گرا گرایش به تجدیدنظرطلبی گسترده و تقابل مستقیم با نظم غرب دارند، در حالی که یوروآتلانتیست‌های کلاسیک محتاطانه‌تر عمل می‌کنند و واقع‌گرایان عمل‌گرا ترکیبی از مخالفت با هژمونی غرب و بهره‌برداری از فرصت‌های استراتژیک را در پیش گرفته‌اند. این تحلیل نشان می‌دهد که گرایش غالب در تصمیم‌گیری‌های روسیه، واقع‌گرایی عمل‌گراست و بر اساس محاسبه هزینه-فایده و شناخت محدودیت‌های داخلی و بین‌المللی شکل گرفته است.

یافته‌های این پژوهش با برخی تحقیقات پیشین هم‌خوانی دارد؛ از جمله با آثاری که روسیه را بازیگری ناراضی از نظم غرب‌محور و منتقد هژمونی آمریکا می‌دانند. با این حال، تفاوت مقاله حاضر در آن است که نارضایتی روسیه را صرفاً به سطح مخالفت سیاسی یا امنیتی با غرب محدود نمی‌کند، بلکه آن را در چارچوب شکاف میان «جایگاه مورد انتظار» و «جایگاه واقعی» روسیه در هرم قدرت بین‌المللی بررسی می‌کند. در این چارچوب، مسکو خود را قدرتی بزرگ می‌داند که سهم و نقش آن در سازوکارهای حکمرانی جهانی با ظرفیت‌ها، پیشینه تاریخی و جایگاه امنیتی‌اش متناسب نیست.

جدول ۳: مقایسه یافته‌های تحقیق حاضر با تحقیقات پیشین

یافته‌های تحقیق حاضر	مشابهت با تحقیقات پیشین	تفاوت یا افزوده تحقیق حاضر
روسیه در نظم در حال گذار، بازیگری ناراضی و	با مقاله نوری (۱۴۰۰) با عنوان «ماهیت تجدیدنظرطلبی روسیه و چین؛ سیاست و	این پژوهش نارضایتی روسیه را در چارچوب نظریه چرخه قدرت و

خواهان افزایش نقش جهانی خود است.	منافع ایران» هم‌خوان است که روسیه را قدرتی منتقد نظم غرب محور می‌داند.	شکاف میان «قدرت» و «نقش» تحلیل می‌کند.
تجدید نظر طلبی روسیه محدود، تدریجی و عمل‌گرایانه است.	با مقاله کرمی و کوزه‌گر کالجی (۱۳۹۳) با عنوان «الگوهای ضد هژمونیک ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی» مشابهت دارد که بر مخالفت روسیه با هژمونی آمریکا تأکید می‌کند.	مقاله حاضر نشان می‌دهد روسیه به دنبال تخریب کامل نظم موجود نیست، بلکه خواهان سهم بیشتر در سازوکارهای آن است.
رویکرد غالب روسیه در سیاست خارجی، واقع‌گرایی عمل‌گراست.	با مقاله سیمیر و پادروند (۱۳۹۷) با عنوان «چالش‌های سیاست خارجی روسیه در آسیای مرکزی» هم‌سو است که بر بازگشت تدریجی روسیه به حوزه نفوذ خود تأکید دارد.	این تحقیق رفتار روسیه را میان سه رویکرد یوروآتلانتیسم، اوراسیاگرایی تمدن‌گرا و واقع‌گرایی عمل‌گرا تفکیک می‌کند.
روسیه در نظم آینده بازیگری مهم اما محدود خواهد بود.	با مقاله آریا (۱۴۰۴) با عنوان «نقش اوراسیاگرایی در شکل‌دهی به سیاست روسیه در خارج نزدیک پس از سال ۲۰۱۴» هم‌خوان است که بر نقش هویتی ژئوپولیتیکی روسیه تأکید دارد.	برخلاف نگاه‌هایی که روسیه را قدرتی کاملاً احیاء شده می‌دانند، این تحقیق بر محدودیت‌های اقتصادی، نهادی و ژئواکونومیکی آن تأکید می‌کند.

بر این اساس، روسیه نه یک قدرت کاملاً نظم‌شکن و انقلابی است و نه بازیگری منفعل و حاشیه‌ای؛ بلکه قدرتی تجدید نظر طلب، عمل‌گرا و موازنه‌گر است که با وجود تلاش برای ارتقای جایگاه خود، به دلیل محدودیت‌های اقتصادی و ژئواکونومیکی، در نظم آینده نقشی مهم اما محدود خواهد داشت.

نتیجه‌گیری

جایگاه روسیه در نظم بین‌المللی در حال گذار، وضعیتی دوگانه و پیچیده دارد. از یک سو، روسیه به دلیل برخورداری از توان نظامی و هسته‌ای، عضویت دائم در شورای امنیت، ظرفیت‌های ژئوپولیتیکی، منابع انرژی و تجربه تاریخی قدرت بزرگ، هنوز یکی از بازیگران مهم در معادلات جهانی و منطقه‌ای به شمار می‌رود. از سوی دیگر، ضعف اقتصادی، محدودیت در قدرت نرم، ناتوانی در نهادسازی گسترده، وابستگی به صادرات مواد خام و فشارهای فزاینده غرب، توان این کشور را برای تبدیل شدن به یکی از محورهای اصلی نظم آینده محدود می‌سازد.

در پاسخ به پرسش اصلی مقاله می‌توان گفت که رویکرد و عملکرد روسیه در نظم بین‌المللی در حال گذار، جایگاه این کشور را از یک بازیگر منفعل پساشوروی به یک قدرت معترض، موازنه‌گر و

اثرگذار در برخی حوزه‌های راهبردی ارتقا داده است؛ اما این ارتقا به معنای توانایی روسیه برای رهبری نظم آینده یا بازسازی کامل ساختار نظام بین‌الملل نیست. روسیه بیشتر در پی آن است که سهم و نقش بیشتری در مدیریت نظم جهانی به دست آورد، نه آن‌که نظم موجود را به‌طور کامل نابود و جایگزین کند.

از منظر نظریه چرخه قدرت، رفتار روسیه زمانی قابل فهم می‌شود که شکاف میان «تصور تاریخی روسیه از قدرت بزرگ بودن» و «نقشی که در نظم پساجنگ سرد به آن داده شد» مورد توجه قرار گیرد. این شکاف، یکی از عوامل اصلی ناراضی‌های روسیه از نظم غرب‌محور و گرایش آن به تجدیدنظرطلبی محدود بوده است. مسکو در برابر نظامی که آن را ناعادلانه، تک‌قطبی و مبتنی بر برتری‌جویی غرب می‌داند، تلاش کرده است با تأکید بر چندقطبی‌گرایی، حفظ حوزه نفوذ، ائتلاف‌سازی با قدرت‌های غیرغربی و بهره‌گیری از بحران‌های منطقه‌ای، موقعیت خود را در هرم قدرت بین‌المللی بهبود بخشد.

با این حال، یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که تجدیدنظرطلبی روسیه ماهیتی رادیکال و انقلابی ندارد، بلکه بیشتر محدود، تدریجی و عمل‌گرایانه است. روسیه از یک‌سو با یک‌جانبه‌گرایی آمریکایا و نظم غرب‌محور مخالفت می‌کند، اما از سوی دیگر همچنان از برخی سازوکارهای همین نظم، مانند شورای امنیت، حق وتو و ترتیبات قدرت‌های بزرگ، برای حفظ جایگاه خود استفاده می‌کند. از همین رو، رفتار روسیه را بهتر می‌توان در چارچوب واقع‌گرایی عمل‌گرا توضیح داد؛ رویکردی که در آن مسکو میان مخالفت با سلطه غرب، پرهیز از تقابل فراگیر و استفاده فرصت‌طلبانه از ظرفیت‌های نظم موجود حرکت می‌کند.

بر این اساس، فرضیه مقاله تا حد زیادی تأیید می‌شود. روسیه در نظم بین‌المللی در حال گذار توانسته است نقش خود را در برخی حوزه‌ها، به‌ویژه در امنیت بین‌الملل، بحران‌های منطقه‌ای، موازنه‌سازی در برابر غرب و تقویت نهادهای غیرغربی، برجسته‌تر سازد؛ اما محدودیت‌های ساختاری این کشور مانع از آن می‌شود که مسکو به تنهایی به یک قطب کامل و تعیین‌کننده در نظم آینده تبدیل شود. به همین دلیل، جایگاه روسیه در نظم پیش‌رو نه حاشیه‌ای و بی‌اهمیت خواهد بود و نه هژمونیک و تعیین‌کننده؛ بلکه جایگاهی میانی خواهد داشت: قدرتی اثرگذار، اما محدود.

در نهایت، می‌توان گفت روسیه در چرخه کنونی قدرت، بیشتر نقش یک بازیگر موازنه‌گر و معترض را ایفا می‌کند تا یک نظم‌ساز کامل. آینده جایگاه این کشور به میزان توانایی آن در تبدیل ظرفیت‌های نظامی و ژئوپولیتیکی به قدرت اقتصادی، نهادی و روایتی بستگی دارد. اگر روسیه نتواند

ضعف‌های اقتصادی و قدرت نرم خود را جبران کند، نقش آن در نظم آینده عمدتاً به حوزه‌های امنیتی و ژئوپولیتیکی محدود خواهد ماند. اما اگر بتواند منابع قدرت خود را متنوع‌تر سازد و در کنار قدرت‌های غیرغربی نقش مؤثرتری در نهادسازی و روایت‌سازی بین‌المللی ایفا کند، امکان ارتقای پایداری جایگاه آن در نظم در حال شکل‌گیری افزایش خواهد یافت.

سپاسگزاری

نویسندگان دست‌اندرکاران، داوران ناشناس مجله بابت بررسی مقاله و ارائه پیشنهادها سازنده آنان و همچنین همکاری‌هایی که در تهیه برخی منابع با ما همکاری کرده‌اند سپاسگزاری می‌کنیم.

سهم نویسندگان در تحقیق (مقاله)

علیرضا انصاری کارگر در طرح ایده اصلی، تدوین چارچوب نظری، تحلیل داده‌ها و نگارش نسخه اولیه و نهایی مقاله سهم داشته است. بصیراحمد حصین در تکمیل مباحث نظری، بازبینی علمی و اصلاح ساختار مقاله مشارکت کرده است. محمد صادق اکبری در گردآوری منابع، تنظیم بخش‌هایی از پیشینه و یافته‌های تحقیق همکاری داشته است. همه نویسندگان نسخه نهایی مقاله را مطالعه و تأیید کرده‌اند.

تضاد منافع

تصدیق می‌گردد که هیچ‌گونه تضاد منافع بین نویسندگان وجود ندارد.

منابع

- انصاری کارگر، ع و حصین، ب، ا (۱۴۰۵). *مطالعات منطقه‌ای در روابط بین‌الملل*، هرات: انتشارات جامی.
- سیمبر، ر و پادروند، م (۱۳۹۷). چالش‌های سیاست خارجی روسیه در آسیای مرکزی، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، (۱۰۱)، ۵۷-۸۵. [لینک](#)
- قاسمی، ف و صلح‌جو، ع (۱۳۹۹). چرخه قدرت در سیستم بین‌المللی پیچیده و آشوبی و راهبردهای نقش‌یابی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران. *فصلنامه سیاست*، ۵۰ (۲)، ۷۰۴-۶۸۵. [لینک](#)
- قلی‌زاده، ع و حشمت‌زاده، م، ب (۱۳۹۹). مدل‌های سنجش قدرت ملی؛ ارزیابی خطر جنگ قدرت‌های بزرگ در نقاط بحرانی. *فصلنامه روابط خارجی*، ۱۲ (۱)، ۵-۴۴. [لینک](#)
- قاسمی، ف (۱۳۹۰). *نظریه روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای*، تهران: نشر میزان.
- کرمی، ج و کوزه‌گر کالجی، و (۱۳۹۳). الگوهای ضد هژمونیک ایران، روسیه و چین در آسیای مرکزی. *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، (۸۵)، ۱۲۷-۱۵۹. [لینک](#)
- نوری، ع (۱۴۰۰). ماهیت تجدیدنظرطلبی روسیه و چین؛ سیاست و منافع ایران. *دوفصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی*، ۱۴ (۲)، ۳۷۹-۳۹۶. <https://doi.org/10.22059/jcep.2021.328326.450023>
- Ajili, H., & Rezaei, N. (2018). Defensive and Offensive Realism (A Theoretical Framework for Analyzing Events and Developments in the Persian Gulf). *Journal of National Security*, 8(27), 165-198. [Link](#)
- Akhavan Kazemi, M., Sadeghi, S. S., & Lotfi, K. (2018). Analysis of the Socio-Political Context of Daesh's Presence in Central Asia (from the Threat of Infiltration to the Reality of Presence). *Central Eurasia Studies*, 11(1), 1-21. <https://doi.org/10.22059/jcep.2018.137298.449615>
- Ansary, A. K., Fazili, M. H., & Sadat, S. A. S. (2026). Analyzing China's Security Policy in East Asia within the Framework of Offensive Realism (2013-2025). *Journal of Social Sciences and Humanities*, 3(1), 189-204. <https://doi.org/10.62810/jssh.v3i1.198>
- Ansary Kargar, A. (2023). Explaining the Reference of the International Community and Global Society for Protests in the International System. *Ghalib scientific-research quarterly*, 12(3), 165-181. <https://doi.org/10.58342/ghalibqj.V.12.I.3.11>
- Ansary Kargar, A., & Hasin, B. A. (2024). The Impact of Ethnicity on the Political Structure of Afghanistan with the Approach of Political Liberalism by John Rawls (2001 - 2022). *Baharstan Scientific Research Quarterly Journal*, 1(2), 33-54. <https://doi.org/10.61438/bsrqj.v1i2.66>
- Azizi, H., & Hamidfar, H. (2019). The Motives of Iranian-Russian Security Cooperation in Central Asia. *Central Eurasia Studies*, 12(2), 381-389. <https://doi.org/10.22059/jcep.2019.286061.449857>
- Brzezinski, Z. K. (2017). *The choice: Global domination or global leadership* (A. H. Norouzi, Trans.; 3th ed.). Nashreny.
- Burchill, S., Linklater, A., Devetak, R., & Donnelly, J. (2014). *Theories of International Relations* (H. Moshirzadeh & R. Talebi Arani, Trans.; 2th ed.). Mizan Legal Foundation.

- Dashtgerd, M., & Moradi Afrapoli, E. (2024). The Position of China in Post-American World Literature (A Theoretical Review). *Journal of Politics and International Relations*, 6(11), 95–112. <https://doi.org/10.22080/jpir.2023.24017.1301>
- Davydov, A. A. (2022). THE U.S. WITHDRAWAL FROM AFGHANISTAN AS A SIGN OF A NEW ERA2. *Vostok (Oriens)*, 2022(2), 63–74. Scopus. <https://doi.org/10.31857/S086919080019307-4>
- Eslami, R., & Ansary Kargar, A. (2024). Taliban and the Shanghai Cooperation Organization: Impact on the Politics and Economy. *Central Asia and The Caucasus Journal*, 30(125), 121–158. [Link](#)
- Eslami, R., Ansary Kargar, A., & Hasin, B. (2025). The impact of the Moscow format on the regional relations of the Islamic Emirate of Afghanistan. *World Politics*, 14(2), 115–143. <https://doi.org/10.22124/wp.2025.28023.3373>
- Eslami, R., Ansary Kargar, A., & Rahimi. (2025). Russia's Approach to the Islamic Emirate of Afghanistan: Security and Geopolitical Engagement in Light of the 2021 National Security Strategy. *Iranian Research Letter of International Politics*, 13(2), 300–323. <https://doi.org/10.22067/irlip.2025.91403.1608>
- Esmailzadeh, Y. (2024). Logical Frameworks and Requirements of Global Convergence in Counter-Terrorism Policy. *Iranian Research Letter of International Politics*, 12(2). <https://doi.org/10.22067/irlip.2022.77449.1295>
- Ghavam, S. A.-A. (2013). *Principle of Foreign Policy and International Politics*. SAMT.
- Hasin, B. A. (2025). Russia's Aggressive Policy in Ukraine: A Constructivist Reading of Identity and Semantic Structures. *Baharestan Scientific Research Quarterly Journal*, 53–79. <https://doi.org/10.61438/bsrqj.v3i3.201>
- <https://www.diploweb.com/>. (n.d.). *Map of NATO with 32 members in 2024*. Retrieved April 29, 2026, [Link](#)
- Jamshidi, M., & Nooralivand, Y. (2024). Neighborhood and Integration: The Foreign Policy Doctrine of the Raisi Administration. *Strategic Studies Quarterly*, 26(4), 7–28. <https://doi.org/10.22034/ssq.2024.192302>
- Kargar, A. A. (2025). Analyzing Taiwan's Strategic Position in the Geopolitical Rivalry Between China and the United States. *Baharestan Scientific Research Quarterly Journal*, 1-25. <https://doi.org/10.61438/bsrqj.v3i1.170>
- Kargar, A. A., Fazeli, M. H., & Sadat, S. A. S. (2024). Examining the United States and European Union's Approaches to the State-Building Process in Afghanistan After 2001. *Kunduz University International Journal of Islamic Studies and Social Sciences*, 18–35. <https://doi.org/https://kuijis.edu.af/index.php/kuijis/article/view/31>
- Kargar, A. A., & Hasin, B. A. (2024). Convergence and Divergence of the United States and the European Union on the Process of State-Building in Afghanistan over the Years (2001 – 2022). *Baharestan Scientific Research Quarterly Journal*, 26–44. <https://doi.org/10.61438/bsrqj.v1i1.40>
- Kargar, A. A. (2025). An Analysis of Recent Global Developments in the International Order (2001–2024). *Baharestan Scientific Research Quarterly Journal*, 2(3), 21–40. <https://doi.org/10.61438/bsrqj.v2i3.118>

- Kaura, V. (2021). Russia's Afghan Policy: Determinants and Outcomes. *Strategic Analysis*, 45(3), 165–183. Scopus.
<https://doi.org/10.1080/09700161.2021.1920685>
- Rotaru, V. (2018). Forced Attraction?: How Russia is Instrumentalizing Its Soft Power Sources in the “Near Abroad.” *Problems of Post-Communism*, 65(1), 37–48.
<https://doi.org/10.1080/10758216.2016.1276400>
- Rywkin, M. (2015). Russia and the Near Abroad Under Putin. *American Foreign Policy Interests*, 37(4), 229–237. <https://doi.org/10.1080/10803920.2015.1080077>
- Simbar, R., & Padervand, M. (2018). Russia Foreign Policy Challenges in Central Asia: Putin's Second Presidency. *Central Asia and The Caucasus Journal*, 24(101), 57–85. [Link](#)
- Taher Khani, S. (2009). Terrorism and the Transition of the United States from Unilateralism to Multilateralism in the United Nations. *Foreign Policy Quarterly*, 2, 509–540. [Link](#)
- Yousefi, M., & Habibi, R. (2022). Analysis of Russian Strategic Documents (National Security Strategy, Military Doctrine and Foreign Policy Concept). *Interdisciplinary Studies on Strategic Knowledge*, 6(23), 235–262. [Link](#)